



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۹ / آبان / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: تفاوت امر و نهی در کیفیت امتثال - بررسی قول دوم - کلام محقق خراسانی مصادف با: ۱۲ ربیع الاول ۱۴۴۱

در دفع یک توهم - قول سوم

جلسه: ۱۹

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در کلامی از محقق خراسانی بود. ایشان عبارتی در کفایه دارند که در ادامه بحث مناسب است به آن اشاره شود. مقدمه‌ای را دیروز بیان کردیم که عبارت بود از اینکه به طور کلی اینکه گفته می‌شود نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند یا نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند آیا ناشی از وضع است یا ناشی از اطلاق و حکم عقل؟ توضیح دادیم ثمره این اختلاف و نزاع چیست، حال با توجه به این مقدمه عبارت محقق خراسانی در کفایه را می‌خواهیم توضیح دهیم و غرض از بیان این مطلب را بیان کنیم. غرض محقق خراسانی در واقع دفع یک توهم یا یک اشکال است. ابتدا باید ببینیم عبارت ایشان چیست و چه مطلبی را ایشان می‌خواهد القاء کند و با این مطلب در واقع می‌خواهد چه چیزی را دفع کند.

کلام محقق خراسانی

ایشان بعد از اینکه فرمود از نظر عقل چون «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و تنعدم به انعدام جمیع الافراد» پس در مقام امتثال نهی می‌بایست همه افراد منهی عنه ترک شوند، به خلاف امر؛ لذا تفاوت کیفیت امتثال امر و نهی را به این حکم عقلی برگردانند که توضیح دادیم و اشکالات آن را بیان کردیم.

ایشان در ادامه می‌فرماید: «ومن ذلک یظهر أن الدوام والاستمرار، إنما یكون فی النهی إذا كان متعلقه طبیعة مطلقة غیر مقیة بزمان أو حال، فإنه حیث لا یکاد یكون مثل هذه طبیعة معدومة، إلیا بعدم جمیع أفرادها الدفعية والتدریجیة وبالجملة قضیة النهی، لیس إلیا ترک تلك طبیعة التي تكون متعلقة له، کانت مقیة أو مطلقة، وقضیة ترکها عقلاً، إنما هو ترک جمیع أفرادها»^۱ محصل این عبارت در چند جمله کوتاه این است که اینکه گفتیم: امتثال نهی متوقف است بر ترک همه افراد، در صورتی است که مدخول نهی طبیعت مطلقه باشد و این باید احراز شود، مثلاً مولا می‌گوید: «لا تشرب الخمر» اینجا نهی متعلق شده به طبیعت الخمر و به حسب ظاهر این طبیعت مطلق است، مدخول نهی و متعلق نهی هیچ قیدی، نه زمانی و مکانی و نه حالی ندارد، یعنی مولا نگفته مثلاً «لا تشرب الخمر فی يوم الجمعة» یا نگفته: «لا تشرب الخمر فی حال الصلوة» ظاهرش این است که مطلق است. جایی که متعلق نهی طبیعت مطلقه باشد و هیچ قیدی نداشته باشد در این موارد امتثال نهی به ترک جمیع افراد است، اما اگر متعلق نهی یک طبیعت

^۱ کفایة الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۱۵۰.

مقیده باشد قهراً امتثال نهی دیگر به ترک جمیع الافراد از آن طبیعت نیست، مثلاً مولا بگوید: «لاتشرب الخمر يوم الجمعة» اینجا دیگر ترک جمیع افراد شرب خمر طلب نشده است بلکه افراد شرب خمر در آن ظرف زمانی فقط باید ترک شوند.

پس محقق خراسانی در واقع می‌گوید: اینکه گفتیم: «الطبیعة تنعدم بانعدام جمیع الافراد»، دلالت می‌کند بر لزوم ترک جمیع افراد نهی، در صورتی است که مدخول نهی و متعلق نهی طبیعت مطلقه باشد، در این صورت است که می‌توانیم بگوییم طبیعت زمانی معدوم می‌شود که همه افراد ترک شوند و هیچ فردی از آن طبیعت تحقق پیدا نکند، اما اگر گفتیم این طبیعت مقید است قهراً دیگر امتثال نهی با ترک جمیع افراد محقق نمی‌شود، همین قدر که فقط افراد خاص از آن طبیعت ترک شوند امتثال صورت گرفته است. حال سوال این است که از کجا بفهمیم این طبیعت مطلق است یا مقید؟ از کجا بفهمیم که متعلق نهی طبیعت مطلقه است یا طبیعت مقیده؟ مثلاً مولا می‌گوید: «لاتشرب الخمر» شرب طبیعت خمر نهی شده است، ما احتمال می‌دهیم مثلاً یک نوع خاصی از خمر باشد، احتمال می‌دهیم در یک حالات خاصی نهی شده باشد، احتمال می‌دهیم که این نهی مربوط به طبیعت الخمر در زمان‌های خاصی باشد. این‌ها را چطور به دست بیاوریم؟ از چه راهی می‌توانیم بفهمیم که این طبیعت به نحو مطلق نهی شده است یا مقیداً به زمان او مکان او حال خاص نهی شده است، راهش چیست؟ راه آن اطلاق است. ما از راه مقدمات حکمت می‌توانیم احراز کنیم که طبیعت متعلق نهی مطلق است.

محقق خراسانی در واقع می‌خواهند بفرمایند: این جا دو چیز داریم و این دو چیز را نباید با هم خلط کرد. یک قضیه عقلیه داریم که می‌گوید: «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و تنعدم بانعدام جمیع الافراد» این حکم عقل است، عقل می‌گوید: اگر طبیعت بخواهد معدوم شود هیچ فردی از افرادش نباید موجود شود، اگر طبیعت نهی بخواهد محقق شود، زجر عن الفعل یا طلب ترک الفعل تحقق پیدا کند هیچ مصداقی از آن طبیعت نباید موجود شود، اما این نباید با احراز اطلاق مدخول نهی که از راه مقدمات حکمت به دست می‌آید و خودش یک حکم عقلی است، مخلوط شود.

قضیه عقلیه «الطبیعة تنعدم بانعدام جمیع الافراد» هیچ ارتباطی با مدخول نهی ندارد، این حکم عقلی اقتضاء می‌کند همه افراد نهی ترک شوند، همه افراد مدخول نهی و متعلق نهی ترک شود، اما اینکه متعلق نهی خودش مطلق است یا غیر مطلق آن را باید جداگانه از دلیل دیگر و از راه اطلاق و مقدمات حکمت به دست بیاوریم. این توضیحی است پیرامون عبارت محقق خراسانی.

غرض از بیان این مطلب این است که محقق خراسانی یک توهم را دفع کند، این مطلب را گفت برای دفع یک توهم، چه توهمی؟ همان نکته‌ای که دیروز بیان شد که نکره در سیاق نفی یا نکره در سیاق نهی افاده عموم می‌کند لحکم العقل بذلک. گفتیم اختلاف است که آیا نکره در سیاق نفی یا نکره در سیاق نهی که افاده عموم می‌کند، این به خاطر وضع است یا به خاطر اطلاق و حکم عقل که از راه مقدمات حکمت به دست بیاید؟

ممکن است اینجا به ذهن کسی این شبهه خطور کند که منظور از این حکم عقلی که آقایان می‌گویند همان حکم «الطبیعة تنعدم بانعدام جمیع الافراد» است. ولی محقق خراسانی می‌خواهد بگوید این دو با هم خلط نشود. ما دو حکم عقلی داریم، ما دو قضیه عقلیه داریم، یکی این است که: «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و لا تنعدم الا بانعدام جمیع الافراد» و یک حکم عقلی دیگر این است که نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند و این نیز حکم عقل است. محقق خراسانی می‌گوید: این دو را با هم مخلوط نکنید، دو مسئله است، «الطبیعة تنعدم بانعدام جمیع الافراد» یک مسئله است، اما اینکه عقل از طریق مقدمات حکمت به دست می‌آورد که

نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند یک مسئله دیگر و حکم دیگر است. این همان مقدمات حکمت است که با هم قابل جمع است. لذا ایشان گفت: ما که می‌گوییم: امتثال نهی به ترک جمیع افراد است به این جهت است که از نظر عقل «الطبیعة تنعدم بانعدام جمیع الافراد» اما این در صورتی است که آن طبیعتی که نهی به آن تعلق گرفته است مطلق باشد، حال اطلاق این طبیعت چگونه به دست می‌آید؟ از طریق مقدمات حکمت، این‌ها را نباید با هم خلط کرد. پس یک حکم عقلی داریم که عبارت است از «الطبیعة تنعدم بانعدام جمیع الافراد» محقق خراسانی می‌خواهد بگوید: این را با یک مسئله دیگر مخلوط نکنید که می‌گویند: نکره اگر در سیاق نهی واقع شد افاده عموم می‌کند زیرا حکم عقل است، این حکم عقلی که از آن این مطلب استفاده می‌شود چیست؟ آیا همان حکم عقلی است که تاکنون می‌گفتیم؟ نه، این قضیه عقلیه در واقع همان اطلاقی است که از راه مقدمات حکمت توسط عقل استفاده می‌شود.

قول سوم (عقلا)

گفتیم در اینکه کیفیت امتثال امر با کیفیت امتثال نهی متفاوت است بحثی نیست، امتثال امر به اتیان یک فرد است، امتثال نهی به ترک جمیع افراد است، بحث در این بود که منشأ این تفاوت چیست؟ این تفاوت از کجا ناشی شده است، یک قول این بود که این تفاوت ناشی از وضع است، این قول باطل شد. قول دوم این بود که این تفاوت ناشی از حکم عقل است که «الطبیعة لا تنعدم الا بانعدام جمیع الافراد» که مفصل در چند جلسه بحث شد و این قول را توضیح دادیم و گفتیم که محقق خراسانی در کفایه این قول را اختیار کردند. اشکالاتی که بزرگان و شاگردان محقق خراسانی و شاگردان شاگردان محقق خراسانی به ایشان وارد کردند را بیان کردیم. نتیجه این شد که این قول نیز صحیح نیست.

قول سوم و احتمال سوم که برخی از جمله امام خمینی^۱ آن را قبول کردند این است که این اختلاف ناشی از عرف و عقلاء است. یعنی هیچ ارتباطی به وضع و عقل ندارد، این عقلاء هستند که در مورد امر می‌گویند: اگر غرض آمر و مولا بخواهد محقق شود با اتیان یک فرد از مأموریه غرض حاصل می‌شود. این اصلا یک نسبت و یک رابطه عقلایی است. در مورد نهی این عقلاء هستند که می‌گویند: اگر غرض مولا از نهی بخواهد محقق شود باید هیچ فردی از افراد منهی عنه تحقق پیدا نکند، باید از همه اجتناب شود، عقلاء اینطور می‌فهمند که امتثال امر به این نحوه صورت می‌گیرند و امتثال نهی به آن نحو است.

حال دیگر شما نپرسید که خود عقلاء چرا این کار را می‌کنند؟ چرا عقلاء این فرق را بین امر و نهی می‌بینند؟ ایشان می‌فرمایند: دیگر لازم نیست که برویم ببینیم که چرا عقلاء این کار را می‌کنند. مهم این است که این یک امر عقلایی است، یعنی عقلاء این را قبول کردند که امتثال امر به اتیان یک فرد از افراد مأموریه است و امتثال نهی به ترک جمیع افراد منهی عنه است. این مورد تسالم عقلاء قرار گرفته است و شرع نیز مانع و رادعی در برابر آن قرار نداده است، همینکه می‌بینیم عقلاء اینچنین بناگذاری کردند و پذیرفتند کفایت می‌کند.

این یک امری است که عند العقلاء پذیرفته شده و مسلم فرض شده است و در شرع نیز هیچ ردع و منعی از آن نشده است لکن اینکه عقلاء بر چه اساسی این تفاوت را بین امر و نهی در کیفیت امتثال پذیرفتند و ملتزم شدند ضرورتی ندارد به دنبال آن برویم.

سوال: چه فرقی بین حکم عقل با حکم عقلاء است؟

^۱ مناہج الوصول، ج ۲، ص ۹۱.

استاد: حکم عقل در قضایایی که نهایتاً به بدیهیات بر می‌گردد وقتی می‌گوییم: عقلاء در واقع یعنی آنچه که در بین انسان‌ها بما انهم عقلاء، فارغ از اینکه مذهب یا دین خاصی داشته باشند قبول می‌شوند، مثلاً می‌گوییم: حجیت ظواهر یک دلیلش بنای عقلاء است، یعنی عقلای عالم، فرقی نمی‌کند چه سفید پوست و چه سرخ پوست، چه شرق عالم و چه غرب عالم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، چه مسیحی و چه بی‌دین، بما هم عقلاء به ظاهر کلمات اخذ می‌کنند، در حجیت خبر نیز همین است، به ظاهر کلمات یک گوینده اخذ می‌کنند، این یک بنای قطعی و مسلم است، صغرایش مسلم است، حال می‌خواهیم ببینیم از این بنا توسط شارع ردع و منعی صورت گرفته یا نه؟ در هیچ آیه و روایتی پیدا نمی‌کنیم که از این بنا منع شده باشد و کشف می‌کنیم حجیت این بنا را، اما در مورد ظنون مثلاً بنای عقلاء شاید این باشد که به مطلق ظنون اخذ کنند، اما در شرع می‌بینیم از پیروی مطلق ظنون نهی شده است زیرا «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»^۱ اینجا منع وجود دارد، مطلق ظن را با از این راه یعنی بنای عقلاء حجت کنیم.

عرض کردیم که عقل می‌گوید: «الطبیعة تنعدم بانعدام جمیع افرادها» ولی این‌جا می‌گوید: عقلاء نگاه می‌کنند و می‌بینند که غرض مولا در مورد امر با این روش حاصل می‌شود و غرض مولا در نهی به ترک همه افراد محقق می‌شود، یعنی عقلاء می‌گویند: اگر قرار باشد خواسته مولا مبنی بر ترک شرب خمر محقق شود بخاطر مفسد و مشکلاتی که دارد، اگر قرار باشد در یکجا این مخالفت شود آن غرض حاصل نشده است، فرض کنید قانون‌گذاری می‌آید و یک قانون می‌گذارد که همه باید وقتی چراغ قرمز می‌شود بایستند، حال اگر استثنائات را خودش پیش بینی کند حرف دیگری است، لذا همه باید متوقف شوند، حال اگر فرض کنید کسی بخواهد از این تخطی کند، یک نفر از بین انسانها یا چند نفر تخطی کند یا یک نفر بعضی از روزها تخطی کند، یعنی برخی افراد منهی عنه ترک نشوند، آیا این به غرض مولا لطمه نمی‌زند؟ آن غرضی که از وضع این قانون داشته (به خاطر مفسدگی که در عدم توقف بوده است) وقتی تأمین می‌شود که همه انسان‌ها در همه حالات تبعیت کنند، این یک امر عقلایی است، عقلاً قانون‌گذار را می‌بینند، اینکه قانون‌گذار حکیم است و فرض این است که کار لغو انجام نمی‌دهد، یک غرضی در پی جعل این قانون داشته؛ خوب این دو تا چهارتا است، اگر این غرض بخواهد محقق شود تنها در صورتی ممکن است که هیچ فردی از افراد منهی عنه تحقق پیدا نکند، این یک امر عقلایی است،

به نظر می‌آید این یک تحلیل خوب و مطابق با واقع است. مولا می‌خواهد مثلاً در یک مورد فلان کار صورت بگیرد و مشکلی از کسی حل شود امر می‌کند یا دستور می‌دهد، (مخصوصاً در تعبدیات این بیشتر ظاهر می‌شود) اینکه کسی یا افرادی این کار را انجام دهند، یک غرضی دارد، مثلاً دستور می‌دهد برو فلان چیز را بخر و بیاور، وقتی عبد می‌خرد و می‌آورد، غرض تأمین شد، دیگر وجهی برای تکرارش نیست. غرض با این یک مورد حاصل می‌شود، این را عقلاء می‌فهمند، اینکه امثال امر با اتیان یک فرد محقق می‌شود برای این است که عقلاء می‌فهمند که غرض حاصل شده است و در مورد نهی ملاحظه می‌کنند که اگر همه افراد ترک نشوند غرض حاصل نشده است.

بنابراین این یک امری است مورد تسالم عقلاء و پذیرفته شده توسط ایشان، حال اینکه چرا عقلاء این کار را می‌کنند ایشان می‌فرماید: خیلی وجهی ندارد که ما جستجو کنیم که به چه دلیل این کار را می‌کنند.

^۱ سوره حجرات، آیه ۱۲

ما نیز می‌گوییم: مگر در مواقع دیگر ما ریشه رفتارهای عقلاء را جستجو می‌کنیم؟ آیا اگر به ظواهر اخذ می‌کنند و آن را حجت می‌دانند سوال می‌کنیم که چرا این کار را می‌کنند؟ اگر به خبر واحد تقه اخذ می‌کنند، سوال می‌کنیم که چرا این کار را می‌کنند؟ آنها مجموعه مصالحتی را در زندگی جمعی در نظر می‌گیرند مثل حفظ نظم اجتماعی، جلوگیری از هرج و مرج و داشتن زندگی آرام و منظم، به همه این‌ها می‌تواند مربوط باشد. مصالحتی وجود دارد که این مصالحت در زندگی جمعی باید حفظ شود تا اجتماع بشری بتواند به حیاط خودش ادامه دهد، همانطور که در سایر بناهای عقلایی ما چندان به دنبال ریشه‌یابی بناء و سیره عقلاء نیستیم اینجا نیز ضرورتی ندارد، اگر هم بخواهیم ریشه‌اش را ذکر کنیم همین اموری است که عرض کردم.

بنابراین منشأ تفاوت بین امر و نهی در کیفیت امتثال آن دو که یکی باید تماماً ترک شود و دیگری اگر یک فردش محقق شود کافی است، چیزی جز یک امر عقلایی و سیره و روش عقلایی نیست.

بحث جلسه آینده

اگر نهی مخالفت شد و کسی عمل منهی عنه را اتیان کرد، آیا بعد از مخالفت این نهی اقتضای استمرار دارد یا ندارد؟

«والحمد لله رب العالمین»